

نام و نام خانوادگی : بهنام محمدی

متولد : ۱۲ بهمن ۱۳۴۵

شهادت : ۲۸ مهر ۱۳۵۱

زندگی:

بهنام در منزل پدر بزرگش در خرمشهر به دنیا آمد. ریزه بود و استخوانی اما فرزند چابک بازیگوش و سر زبان‌دار. شهریور ۱۳۵۹ شایعه حمله عراقی‌ها به خرمشهر قوت گرفته بود خیلی‌ها داشتند شهر را ترک می‌کردند کسی باور نمی‌کرد که خرمشهر به دست عراقی‌ها بیفتد اما جنگ واقعاً شروع شده بود بهنام که فقط ۱۳ سال سن داشت، تصمیم گرفت بماند. او مردانه ایستاد. هم می‌جنگید هم به مردم کمک می‌کرد. بمباران که می‌شد می‌دوید و به مجروحین می‌رسید. او با همان جسم کوچک اما روح بزرگ و دل دریابش به قلب دشمن میزد و با وجود مخالفت فرماندهان، خود را به صف اول نبرد می‌رساند تا از شهر و دیار خود دفاع کند. بهنام چندین بار نیز به اسارت دشمن درآمد؛ اما هر بار با توسل به شیوه‌های از دست آنان می‌گریخت. برای فریب عراقی‌ها می‌زد زیر گریه و می‌گفت: «من دنبال مامانم می‌گردم گمش کردم» او با بهره‌گیری از توان و جسارت خود توانست اطلاعات ارزشمندی از موقعیت دشمن را به دست آورده و در اختیار فرماندهان جنگ قرار دهد. عراقی‌ها که فکر نمی‌کردند این نوجوان ۱۳ ساله قصد شناسایی مواضع، تجهیزات و نفرات آنها را دارد، رهاپش می‌کردند. یک بار که رفته بود شناسایی، عراقی‌ها گیرش انداختند و چند تا سیلی آبدار به او زدند جای دست سنگین مامور عراقی روی صورت بهنام مانده بود وقتی برگشت دستش را روی سرخی صورتش گرفته بود هیچ چیز نمی‌گفت فقط به بچه‌ها اشاره کرد عراقی‌ها کجا هستند و بچه‌ها راه می‌افتادند. این شیر بچه شجاع و پرتالش بختیاری در رساندن مهمات به رزمندگان اسلام بسیار تالش می‌کرد. گاه آنقدر نارنجک و فشنگ به بند حمایل خود آویزان می‌کرد که به سختی می‌توانست راه برود. عاقله عجیبی به امام خمینی (ره) داشت، به گونه‌ای که اینگونه سفارش کرده بود: از بچه‌ها می‌خواهم که نگذارند امام تنها بماند و خدای ناکرده احساس تنهایی نکند. بهنام محمدی نوجوان ۱۲-۱۳ ساله‌ای بود که در تمام روزهای مقاومت از ۳۱ شهریور تا ۲۸ مهر ۵۹ در خرمشهر ماند.

شهادت

با تشدید جنگ و تنگ‌تر شدن حلقه محاصره خرمشهر، خمپاره‌ها امان شهر را بریده بودند. درگیری در خیابان آرش شدت گرفته بود مثل همیشه بهنام سر رسید اما ناراحتی بچه‌ها دیگر تأثیری نداشت او کار خودش را می‌کرد کنار مدرسه امیر معزی (شهید آلبو غیبش) اوضاع خیلی سخت شده بود. ناگهان بچه‌ها متوجه شدند که بهنام گوشه‌ای افتاده است و از سر و سینه اش خون می‌جوشید پیراهن آبی و چهارخونه بهنام غرق خون شده بود و چند روز قبل از سقوط خرمشهر شیر بچه دلاور خوزستانی بالاخره در 28/7/59 پر کشید.

بهنام محمدی نوجوان ۱۲-۱۳ ساله‌ای بود که در تمام روزهای مقاومت از 31 شهریور تا 28 مهر 59 در خرمشهر ماند. و به قول تمام بچه‌های خرمشهر باعث دلگرمی رزمندگان بود. اینکه نوجوانی در آن سن و سال و با آن قد و قواره کوچک در شهری که بیشتر از اینکه بوی زندگی بدهد بوی مرگ و خون می‌دهد مانده، شاید امروز برای من و تو باورپذیر نباشد. با خودم فکر می‌کنم چه می‌شود نوجوانی که تا قبل از 31 شهریور در کوچه با همسن و سالهای خود بازی می‌کرد و آماده شروع سال تحصیلی جدید میشد بعد از 2 الی 3 هفته به مدافعی تبدیل میشود که بعد از رفتنش همه مدافعان بیتاب اند. بهنام نمونه و تصویری کامل از حماسه آفرینی رزمندگان اسلام است که به خلق تفکر و فرهنگی غنی منجر شد، که می‌توان از آن به عنوان « فرهنگ مقاومت و پایداری » یا « فرهنگ ایثار و شهادت » نام برد.

دانلود از اپلیکیشن درسی همیار : [Hamgamdars.com/app](http://Hamgamdars.com/app)